

## از جنبش زنان تا نظریه اجتماعی؛ تاریخ دو قرن فمینیسم

لیلا چمن خواه<sup>(۱)</sup>

### معرفی نویسنده

نویسنده، خانم دکتر حمیرا مشیرزاده، متولد ۱۳۴۱، دکترای علوم سیاسی از دانشگاه تهران دارد. وی در سال ۱۳۷۸ از پایان‌نامه خود با عنوان «فمینیسم در ایالات متحده: از جنبش اجتماعی تا نظریه اجتماعی» دفاع کرده است. وی مترجم و مؤلف آثار متعددی (کتاب و مقاله) در رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است. از آن جمله می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

— درآمدی نظری به جنبش‌های اجتماعی، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی،

۱۳۸۱.

— انقلاب اسلامی از چشم‌اندازی نظری، جیمز دفرونزو، مترجم حمیرا مشیرزاده، تهران، مرکز

بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۷۱.

— زندگی سیاسی من، ویلی برانت، مترجم حمیرا مشیرزاده، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳.

— مطالعات فرهنگی، سایمن دورینگ، مترجم حمیرا مشیرزاده، تهران، مؤسسه فرهنگی آینده

پویان، ۱۳۷۸.

— سیاست میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح، هانس. ج. مورگنتا، مترجم حمیرا مشیرزاده،

تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.

---

۱- لیلا چمن خواه دانشجوی ترم آخر دکترای علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.

— فرهنگ روابط بین‌الملل، گراهام ایوانزا، و جفری ینونهام، مترجمان حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی میان‌کوهی، تهران، میزان، ۱۳۸۱.

### معرفی کتاب:

کتاب پیش رو با عنوان «از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم» بخشی از رساله دکترای نویسنده می‌باشد که در سال ۱۳۷۸ به انجام رسیده و در ۲ بخش با عناوین بخش نخست: موج اول جنبش زنان که خود مرکب از ۳ فصل است،

بخش دوم: موج دوم جنبش زنان متشکل از ۲ فصل،

بخش سوم: موج سوم متشکل از ۲ فصل طراحی و تنظیم شده است.

این کتاب تحولات فمینیسم را به عنوان یک جنبش اجتماعی و نظریه علمی با توجه به دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی و حقوقی در وضعیت زنان در غرب به بحث می‌گذارد.

نویسنده در مقدمه کتاب با طرح سؤال مهم و بنیادینی چون فمینیسم چیست؟ و چه ارتباطی با دگرگونی‌های فوق‌الذکر دارد؟ می‌کوشد تعریف موجه و قابل قبول از آن ارائه دهد، ص ۱۶ مقدمه. وی فمینیسم را «جنبش اجتماعی و فکری در وسیع‌ترین معنای آن می‌داند که در صدد ارتقای موقعیت زنان به عنوان یک گروه در جامعه است» ص ۱۶ مقدمه.

نویسنده «تعهدات» اساسی جنبش مذکور را — چه از منظر اجتماعی جنبش و چه از بعد فکری معرفتی آن — در ابتدا تبیین موقعیت فرودست گروه پایه خود» ص ۱۶ مقدمه، یعنی زنان و سپس توضیح علل و عوامل مؤثر در ایجاد این وضعیت دانسته، بر این باور است که جنبش باید بتواند تصویری از جامعه مطلوب زنان — منظور جامعه‌ای که زنان در آن از موقعیت مناسبی برخوردارند — ارائه دهد، مجموعه مطالباتی را برای رسیدن به این هدف در دستور کار خود بگذارد و سرانجام با تعیین راهبرد عملیاتی به سازماندهی و بسیج منابع بپردازد و در نهایت روش‌های مقتضی برای رسیدن به آن اهداف را در اختیار پیروان خود قرار دهد، ص ۱۶ مقدمه.

در ادامه نویسنده متذکر شود که به مجرد طرح موضوعات مشخص‌تر و عینی‌تر از سوی

جنبش فمینیسم، ما درمی‌یابیم که با «یک فمینیسم» واحد روبرو نیستیم، ص ۱۶ مقدمه. و آن چه هست نظریات متعدد و بعضاً متعارض فمینیستی برای تبیین فرودستی زنان، ترسیم جامعه آرمانی و ارائه راهکارهای مناسب برای حل معضلات و نیل به اهداف است. و ایشان در ادامه مقدمه به انواع مختلف نظریات فمینیستی اشاره می‌کند و با توجه به پاسخ نظریات مزبور برای ریشه‌یابی وضعیت فرودست زنان، عواملی چون تفاوت‌های فیزیولوژیک و زیست‌شناختی، اهمیت ترکیب این تفاوت‌ها با ضرورت‌های اجتماعی در جوامع بدوی، برجستگی نقش نهادهای خاص اجتماعی، صورت‌بندی‌های گفتاری و فرهنگی، و وجود نظام دوگانه قدرت را مؤثر می‌داند. به زعم وی تحت تأثیر هر کدام از این عوامل برنامه و استراتژی جنبش‌های فمینیستی نیز با یکدیگر متفاوت شده است؛ گاه هدف مبارزه برای حقوق برابر زنان و مردان مطمح نظر رهبران بوده، گاه علاوه بر برابری صحبت از برتری زنان بر مردان به میان می‌آمده یا تأکید بر تفاوت‌های زن و مرد بوده است و یا در تحلیل دیگر اساساً زن و مرد و به تعبیری زنانگی و مردانگی اموری غیرجوهری یا بر ساخته اجتماع معرفی شده‌اند. ص ۱۸-۱۷ مقدمه.

بنابراین به زعم نویسنده برای داشتن برداشتی منصفانه و منتقدانه از فمینیسم باید آن را در «شکل‌گیری و تطور تاریخی‌اش درک کنیم» و «زمینه‌ها و علل تاریخی» مؤثر در پیدایش و ظهور آن را بشناسیم. ص ۱۸ مقدمه.

به همین منظور و با توجه به نقش این دگرگونی‌ها و روندها، خانم مشیرزاده به طراحی و ارائه مدل نظری مورد استفاده در کتاب خود می‌پردازد: تعامل میان گفتار تجدد به همراه ساختار اقتصادی، اجتماعی خود یعنی سرمایه‌داری و دولت لیبرال به عنوان نمود سیاسی اصلی چنین جامعه‌ای زمینه را برای شکل گرفتن جنبش زنان آماده ساختند. پس از شکل‌گیری جنبش کنش متقابل میان جنبش زنان و سایر جنبش‌ها و گفتارها از یک سو و دولت از سوی دیگر به رکود نسبی جنبش منجر شده و فمینیسم را که بیشتر به «سمت تولید نظریه اجتماعی» سوق داده است. ص ۱۹ مقدمه.

بخش نخست با عنوان موج اول جنبش زنان، هم‌چنان که گفتیم از سه فصل تشکیل

می‌شود: فصل نخست زمینه‌های ظهور فمینیسم در غرب، فصل دوم: موج نخست جنبش زنان ۱۹۲۰-۱۸۵۰ و سرانجام فصل سوم: تعلیق جنبش زنان ۱۹۶۰-۱۹۲۰.

در فصل نخست نویسنده به بررسی تاریخی مدل نظری پیشنهادی خود می‌پردازد و مؤلفه‌های مهم دست‌اندرکار برای ایجاد و تثبیت وضعیت زنان در غرب را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

وی معتقد است «گفتار تجدد» به عنوان «پیکربندی ایدئولوژیکی فرهنگی» ص ۸ خاص، فرصت مناسبی برای زنان برای گسستن از هر نوع برداشت مطلق‌انگارانه و آمرانه فراهم کرد و موجب طرح این مسأله شد که «نمی‌توان آن‌چه را در طول تاریخ به عنوان سرشت زن، طبیعت زنانه، فرودستی او، اقتدار مرد و الگوی زن خوب بر آن اصرار شده است، بدون چون و چرا پذیرفت» ص ۸.

وی دو انقلاب آمریکا و فرانسه را راهگشای دعاوی زنان برای برابری می‌داند و معتقد است مفاهیم اصلی مندرج در این انقلاب‌ها یعنی باور به حقوق سلب ناشدنی بشر، نفی مشروعیت سلسله مراتب مبتنی بر قدرت و وابستگی مشروعیت حکومت به رضایت اشخاص تحت حاکمیت از سوی زنان مورد استقبال و استفاده قرار گرفت. این تحول همراه با دگرگونی دینی عصر مدرن یعنی جنبش اصلاح مذهبی و پروتستانتیسم در نفی هر نوع اقتدار و سلسله مراتب و تأکید بر نقش افراد چه زن و چه مرد نقش مهمی ایفا کرد. ص ۹. مؤلفه بعد نظام اقتصادی سرمایه‌داری موجب جدایی میان سپهر عمومی و خصوصی شد و «پیامدهای عمیقی برای روابط و هویت‌های مبتنی بر جنسیت داشت» ص ۲۵.

این تقسیم‌بندی، زنان را به سپهر خصوصی یا خانگی راند و در نتیجه کار آن‌ها، دیگر کار تولیدی محسوب نشد. نویسنده معتقد است در کنار این جدایی میان سپهرهای خصوصی و عمومی، آموزه‌ای شکل گرفت که به ایدئولوژی خانه‌نشینی یا ویکتوریایی معروف است. بر طبق شعار اصلی این آموزه، نقش خانگی زنان تحسین و بر جدایی قلمروهای زنان و مردان تأکید می‌شد. اگرچه علی‌رغم تبلیغ این ایدئولوژی خانه‌نشینی، جامعه سرمایه‌داری براساس نیازهای

اقتصادی و اجتماعی خود به راه خود می‌رفت و در نهایت نیز باعث تبدیل نظام تولید خانگی به تولید کارخانه‌ای شد.

خانم مشیرزاده چنین نتیجه می‌گیرد که «سرمایه‌داری براساس نیاز خود به نیروی کار ارزان و فراوان و بر مبنای عام‌گرایی، بازار کار زنان را عملاً وارد نیروی کار یعنی سپهر عمومی» کرد، ص ۳۹، و ورود آن‌ها موجب تغییری بنیادی در سبک زندگی و موقعیت فردی و اجتماعی و در نهایت استقلال آن‌ها شد، ص ۴.

عامل مهم دیگر دولت لیبرال است. نویسنده معتقد است که دولت مدرن لیبرال از دو جهت بر تکوین فمینیسم تأکید داشته است: تدارک و تهیه مقدمات حقوقی که دولت ضامن آن بود، موجب قرار داده شدن زنان در موقعیتی پر تعارض شد و از سوی دیگر، همین ترتیبات حقوقی که ضمانت اجرایی دولت مدرن را در پس خود داشت، زنان را از نظر امکان بیان خواسته‌ها و نظراتشان در موقعیتی مناسب قرار داد و زمینه مناسبی برای طرح اندیشه‌های آن‌ها فراهم ساخت. ص ۴۳.

نویسنده در فصل دوم: موج نخست جنبش زنان ۱۹۲۰-۱۸۴۸ (صص ۱۲۶-۵۱) و دستاوردهای آن به تأثیر این دگرگونی‌ها بر خیزش اولین موج جنبش زنان می‌پردازد. موج نخست خود چند مرحله داشت: مرحله اول که از جنبش الفای بردگی تا پایان جنگ‌های داخلی را در بر می‌گرفت و مرحله دوم از پایان جنگ داخلی تا کسب حق رأی. نویسنده، جنبش زنان در این مراحل را یک جنبش پایدار<sup>(۱)</sup> می‌نامد و معتقد است که بدون تقلیل دادن نقش تجدد با تمام انگاره‌های حقوقی و سیاسی خود در تحلیل، معهداً مهمترین نقش را سرمایه‌داری «در ایجاد تغییر در وضعیت و قرار دادن آن‌ها در موقعیت‌های متعارض» ایفا کرد. فصل سوم از بخش اول با عنوان «تعلیق جنبش زنان: ۱۹۶۰-۱۹۲۰» (صص ۱۸۰-۱۲۷) به رکود و افول فمینیسم در مدت ۳ دهه از ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰ اختصاص دارد. اگرچه نویسنده متذکر می‌شود که افول جنبش به معنای

عدم فعالیت زنان براساس آرمان‌های فمینیست‌های نسل اول نبود، بلکه این وضعیت بیشتر تغییر در اهداف و تفاوت در اشکال بود، صص ۸-۱۲۷، بنابراین بهتر است آن را جایگزینی سیاست نهادینه بجای فعالیت‌های غیرنهادینه بنامیم، صص ۱۲۹.

خانم مشیرزاده برای نامیدن ماهیت جنبش در این دوره از اصطلاح ورتا تیلور استفاده می‌کند و این مرحله را تعلیق می‌نامد. منظور وی از این اصطلاح «فرایندی است که جنبش‌ها از طریق آن خود را در فضای سیاسی نامساعد حفظ می‌کنند و بین دو دوره از بسیج، تداوم جنبش را شکل می‌دهند» صص ۱۲۹. بنابراین در این دوره ما شاهد نهادهای متعدد برای سازماندهی جنبش فمینیستی به عوض اقدامات مستقیم چون تظاهرات، و راهپیمایی هستیم. سازمان‌های سیاسی و سازمان‌های مدنی که دنبال‌کننده اهداف اقتصادی و اجتماعی خاص یا عام زنان بودند از جمله مهمترین اشکال فعالیت در این دوره افول محسوب می‌شوند. صص ۱۳۹-۱۳۲. نویسنده در آخر فصل حاضر، چند عامل مهم را از جمله زمینه‌های افول فمینیسم و جنبش زنان بر می‌شمارد:

- ۱- ابهام گفتاری جنبش حق رای و در نتیجه بروز اختلاف نظر میان خود فمینیست‌ها.
  - ۲- شکل گرفتن و ظهور تفاوت در میان زنان و در نتیجه تضعیف هویت زنانه.
  - ۳- نامساعد بودن فضای سیاسی اجتماعی با توجه به ساختارهای سیاسی و گفتارهای هژمونیک. وی در ادامه به توضیح و واکاوی هر یک از این علل می‌پردازد صص ۱۸۰-۱۵۳.
- بخش دوم تحت عنوان: موج دوم جنبش زنان (صص ۳۳۰ - ۱۸۳) متشکل از ۲ فصل است: زمینه ظهور موج دوم فمینیسم (صص ۱۳۲ - ۱۸۳) و موج دوم جنبش زنان در دهه‌های ۱۹۷۰ - ۱۹۶۰ (صص ۳۳۰ - ۲۳۲).

نویسنده در فصل چهارم با نام زمینه ظهور موج دوم فمینیسم دوران رکود و افول فمینیسم را «سال‌های زمینه‌ساز» صص ۱۸۳ آن می‌نامد و شکل‌گیری موج دوم را مربوط به واپسین سال‌های حاکمیت صورت‌بندی سرمایه‌داری سازمان‌یافته می‌داند.

وی معتقد است این حاکمیت، دو ویژگی مهم داشت:

- ۱- رشد تمرکز در سرمایه و شکل گرفتن صورت‌های جدید از سازماندهی کار و گسترش بخش

خدمات و دگرگونی در کارکرد نقش دولت در زندگی سیاسی و اقتصادی، و ۲- موقعیت رو به رشد ایالات متحده در نظام جهانی. ص ۱۸۴.

افزایش حضور زنان در مشاغل صنعتی و سپس سازماندهی اتحادیه‌های کارگری و الزامات جنگ جهانی دوم که زمینه مناسبی برای حضور زنان در نیروی کار ایجاد کرد، از جمله نمودهای قابل ذکر این وضعیت جدیدند. اگرچه این پیشرفت‌ها به زعم وضعیت مالی و درآمدی نامناسب زنان نسبت به مردان و در نتیجه ظهور تبعیض جدیدی حاصل شده بود. اما این تحولات در درون خود مجدداً نطفه تضاد و در نتیجه زمینه مناسب برای برساخته شدن هویت جمعی زنان را می‌پروراند.

سرمایه‌داری سازمان‌یافته یا پیشرفته با توجه به تغییرات ساختاری و تورم نیازمند حضور زنان است و این خواست موازی است با ساختار و بازار کار مردسالارانه. از سوی دیگر، سرمایه‌داری متکی بر ایدئولوژی لیبرالی است که بر برابری افراد در همه جا از جمله بازار کار تأکید دارد. بنابراین مشوق‌های برابری طلبانه لیبرالی همزمان با تبعیض شغلی، موجب درهم شکسته شدن پدرسالاری در سپهر عمومی و حوزه خصوصی می‌شود و به ظهور موج دوم فمینیسم کمک می‌کند. ص ۲-۱۳۰.

فصل دوم با عنوان موج دوم جنبش زنان به شکل‌گیری جنبش فمینیستی رادیکال اختصاص دارد. نویسنده معتقد است در این تحول ۳ رویداد از همه تعیین‌کننده‌تر بود:

- ۱- بی‌توجهی سیاستگذارهای موجود نسبت به مسائل زنان و در نتیجه ظهور تمایلات رادیکال در میان دختران دانشجوی درون جنبشی دانشجویی در دهه ۶۰
- ۲- رویداد دوم که متأثر از اولی بود اعتراض دختران دانشجوی دانشگاه کلمبیا نسبت به موقعیت حاشیه‌ای خود در درون جنبش.
- ۳- سومین حادثه که «سرآغاز شکل‌گیری جناح فمینیستی کاملاً رادیکال بود» اعتراض خشونت‌بار به جنایت پیشگی مردان بود. صص ۹-۲۳۶.

مشیرزاده موج دوم فمینیسم را به دو جریان اصلی لیبرال - اصلاح‌طلب و رادیکال -

رهایی بخش تقسیم می‌کند و مبنای این تقسیم‌بندی را پایگاه اجتماعی هواداران و اصول سازماندهی متفاوت و اختلاف نظر در مفهوم‌بندی از مشکل زنان و تعریف حوزه‌های مبارزاتی به صورتی متفاوت می‌داند. ص ۲۲۸.

جریان اول به زعم وی پیرو منطق ابزاری بود و رسیدن زنان به حقوق برابر را هدف خود می‌دانست. اما جریان رادیکال پیرو منطق بیانی بود و رهایی زنان را در حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی هدف خود قرار داده بود.

نویسنده پایان کار جنبش دوم را همانند جنبش دوره نخست، «تعلیق نسبی همراه با تداوم جنبش در عین کاهش چشمگیر در فعالیت‌های جمعی بارز غیرنهادینه» آن ارزیابی می‌کند، ص ۳۲۰.

بخش سوم کتاب به موج سوم جنبش زنان (صص ۵۱۷-۳۳۳) اختصاص دارد. بخش حاضر متشکل از ۲ فصل و یک نتیجه‌گیری است. فصل ششم با عنوان زمینه ظهور موج سوم فمینیسم (۳۳۳-۳۸۹) به شرایط اجتماعی سیاسی و اقتصادی مؤثر بر خیزش سومین موج جنبش می‌پردازد.

نویسنده در این زمینه بر اهمیت «پسا تجددگرایی به عنوان یک گفتار انتقادی» ص ۳۸۸، همراه با ظهور جامعه پسا صنعتی و افول تدریجی دولت رفاهی تأکید می‌کند و معتقد است که این تحولات اگرچه موجب مواجهه زنان با امکانات جدید شد و تبعیض‌ها را به نفع آنان کاهش داده بعضاً شکاف‌های موجود در جامعه، موجبات جدایی در صفوف جنبش زنان به عوض نزدیک‌تر کردن آنان را فراهم کرد. این امر خود از این حقیقت پرده برمی‌داشت که دیگر مقوله‌ای واحد بنام «زن» وجود ندارد بلکه زنان، به علت شکاف‌های متعدد، که بیشتر جداکننده تا پیوند دهنده هستند منافع و برداشت‌های متعددی دارند و لذا شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در این مرحله بی‌معنا می‌شود. (صص ۳۸۹-۳۸۸).

با این مقدمات نویسنده به سراغ فصل هفتم یعنی موج سوم فمینیسم با عنوان «مبانی در عرصه فعالیت‌های نظری - آکادمیک» (صص ۴۹۳-۳۹۱) می‌رود و در ابتدای کار خود را با بحث



فمینیسم و مشکله «تفاوت» آغاز می‌کند.

خانم مشیرزاده، ویژگی بسیار مهم موج سوم فمینیسم را تلاش آن برای پاسخ دادن به معضل تفاوت می‌داند و معتقد است که در این مرحله تأکیده‌های موجود بر تفاوت‌های میان زنان و مردان اکنون از لحاظ علمی و نظری مورد بحث و نقد قرار گرفته است. به طوری که برخی از محققان برآنند که عصر جوهرگرایی و عدم توجه به تفاوت میان زنان و بی‌توجهی فمینیسم موج دوم به لزوم ائتلاف با سایر گروه‌های اجتماعی مانند مردان به سر آمده است، و هم‌اکنون ما در عصر پسافمینیسم هستیم.

بنابراین جنبش باید به امکان ائتلاف با مردان بیندیشد، در اولویت‌های خود تجدید نظر کند و تعریف دیگری از خود و دیگری ارائه نماید.

در ادامه فصل نویسنده به آمیزش اهداف زیست - محیطی و فمینیسم در قالب اکوفمینیسم نیز می‌پردازد و اشاره می‌کند که یکی از محورهای اصلی طرفداران این جنبش در توجیه علاقه خود به مسائل زیست محیطی این است که اساساً زنان بیشتر از مردان از آلودگی محیط زیست ضرر می‌بینند و بنابراین مسأله زیست محیطی اساساً مسأله‌ای جنسیتی است. ص ۴۲۲.

دیگر محور مهم اکوفمینیسم انتقاد اکوفمینیست‌ها از راه‌حل‌های مردانه برای حل مسائل زیست محیطی است؛ راه‌حلی که تأثیرات منفی بر زنان دارد و بدون در نظر گرفتن نیازهای آن‌ها ارائه شده است. همچنین آن‌ها تخریب محیط زیست را هم‌کاری مردانه دانسته، معتقدند «میان کم‌ارج کردن طبیعت و ستم بر زنان پیوند وجود دارد» ص ۴۲۳.

گرایش‌های فرعی فمینیستی چون فمینیسم صلح‌طلب، فمینیسم محافظه‌کار، فمینیسم‌های متفاوت و مرکب، فمینیسم سیاه یا زن‌مداری از جمله بحث‌های دیگری هستند که خانم مشیرزاده در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کند.

در فصل آخر از بخش دوم نیز نویسنده نتیجه‌گیری مجملی از بحث‌های مطرح شده در کتاب به ما ارائه می‌دهد. (ص ۵۱۷-۴۹۵).



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنجی  
پرتال جامع علوم انسانی